

## The Emergence of the Name *Lorestan* in the Political-Administrative Geography of Iran during Seljuk Era

Mohsen Rahmati<sup>1</sup>

### Abstract

Considering the naming culture in cultural and social structure of Iran, the geographic area where the Lor tribes settled in the Zagros Mountains should have been called "*Lorestan*," meaning "*the land of the Lors*." However, the study of historical and geographical texts reveals that during the early Islamic centuries, this area was not referred to by this name. Even today, the term is only used to refer to a part of this geographical expanse. Therefore, this historical research, with a descriptive-analytical approach, seeks to answer the question of when, why, and how the term "*Lorestan*" was first used, and which regions and areas it initially encompassed. The findings of this research show that the name "*Lorestan*" first appeared in the second half of the 7th century to denote the mountainous areas between the Tab River and Iraq in the political and administrative geography of Iran during Seljuk period. These areas stretched from the north, covering the basins of the Zayandeh Rud, Dez, and Seymareh rivers, to the southern plains of Khuzestan. It appears that this emergence is linked to the widespread settlement of Turkmen tribes in the Zagros Mountains, the weakness of civil and urban structures in the west and southwest of Iran, the resulting dominance of tribal and nomadic culture in those regions, and the flourishing and formalization of the Persian language.

**Key words:** Lorestan, Lor, Seljuks, Historical Geography

---

<sup>1</sup>professor of the History, Lorestan University, Khoamabad, Iran. rahmati.mo@lu.ac.ir  
Date received: 23/2/2024, Date of acceptance: 27/5/2024



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

مطالعات سلجوقیان، سالنامه علمی (مقاله علمی - تخصصی) سال دوم، شماره دوم، ۱۴۰۲، ۲۳۹-۲۱۱

## پیدایی نام لرستان در جغرافیای سیاسی - اداری ایران در عهد سلجوقی

محسن رحمتی<sup>۱</sup>

### چکیده

با توجه به فرهنگ نام‌گذاری در ساختار فرهنگی و اجتماعی ایران، می‌بایست نام پهنه جغرافیایی محل استقرار طوایف لر در میان رشته‌کوه زاگرس، «لرستان» به معنای «سرزمین لرها» بوده باشد؛ اما مطالعه متون تاریخی و جغرافیایی نشان می‌دهد که در طول قرون نخستین اسلامی، این گستره با این نام خوانده نمی‌شده است. امروزه نیز این عنوان، فقط برای نامیدن بخشی از این گستره جغرافیایی استفاده می‌شود. لذا این پژوهش تاریخی با رویکرد توصیفی - تحلیلی در پی ارائه پاسخ به این پرسش است که نخستین بار عنوان و اصطلاح لرستان چرا، چگونه و در چه زمانی استفاده شده است؟ و در آغاز پیدایش، لرستان کدام نواحی و مناطق را در بر می‌گرفت؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نخستین بار در نیمه دوم قرن ششم، نام لرستان برای نامیدن نواحی کوهستانی بین رود طاب تا عراق، در جغرافیای سیاسی و اداری ایران عهد سلجوقی ظاهر شد که از شمال، حوضه رودهای زاینده رود، دز و سیمره و از جنوب تا نواحی جلگه‌ای خوزستان را در

<sup>۱</sup> استادیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران rahmati.mo@lu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۰۷



برداشت. به نظر می‌رسد که این امر، با استقرار گسترده طوایف ترکمن در کوه‌های زاگرس، ضعف ساختار مدنی و شهرنشینی در غرب و جنوب غربی ایران، و در نتیجه، غلبه فرهنگ ایلی و کوچ‌نشینی در آن نواحی و همچنین رونق و رسمیت زبان فارسی مرتبط باشد. **واژگان کلیدی:** لرستان، لر، سلجوقیان، جغرافیای تاریخی.

## ۱. مقدمه

قلمرو زندگی اقوام لر در میان رشته‌کوه زاگرس، به واسطه موقعیت و شرایط جغرافیایی‌اش، در طول تاریخ ایران بعد از اسلام، همواره مورد توجه بوده است. این پهنه وسیع که محل سکونت طوایف لر است، در طول دوران باستان و قرون نخستین اسلامی، تحت تابعیت ایالات مجاور چون اصفهان، فارس و خوزستان بوده است. اگر در نظر بگیریم که در ساختار جامعه ایرانی، مناطق جغرافیایی با نام اقوام ساکن در آن‌ها نام‌گذاری می‌شده و نام مناطقی نظیر دهستان، گرجستان، بلوچستان و جز آن با نام ساکنان منطقه مربوط است، می‌بایست نام این پهنه جغرافیایی هم «لرستان» به معنای «سرزمین لرها» بوده باشد، اما مطالعه متون تاریخی و جغرافیایی قرون نخستین اسلامی نشان می‌دهد که در طول قرون اولیه اسلامی، این گستره با این نام خوانده نمی‌شده است. امروزه نیز این عنوان، فقط برای نامیدن بخش کوچکی از گستره جغرافیایی محل سکونت لرها استفاده می‌شود که در حد فاصل بین استان‌های اصفهان و چهارمحال و بختیاری در شرق، همدان و کرمانشاهان در شمال، ایلام در غرب و خوزستان در جنوب قرار گرفته است. بنابراین، با توجه به عدم تطابق لرستان کنونی با محدوده جغرافیایی اقوام لر، برای پژوهشگر اهمیت دارد که نخستین بار عنوان و اصطلاح لرستان چرا، چگونه و در چه زمانی به این ناحیه اطلاق شده است؟ دیگر اینکه، در آغاز پیدایش، این عنوان بر چه مناطقی اطلاق می‌شد یا به عبارت روشن‌تر، در آغاز پیدایش، لرستان کدام نواحی و مناطق را در بر می‌گرفت؟ تا کنون محققان متعددی به اشکال و عناوین مختلف درباره تاریخ و جغرافیای تاریخی لرستان و قوم لر پژوهش کرده و آثار فراوان در این باره پدید آمده است، ولی در همه آنها، عنوان و اصطلاح لرستان به عنوان یک اصطلاح و امر بدیهی استعمال شده

است. در نتیجه، زمان، چرایی، و چگونگی پدیداری این نام و محدوده آن در آغاز پیدایش، چندان مورد توجه قرار نگرفته است. فقط گراوند و همکاران (۱۳۹۷: ۱۲۸-۱۲۹)، به صورتی خیلی مختصر به این مبحث توجه کرده‌اند و بدون تعمق کافی با چند استناد و ارجاع سطحی، چند سطر به این موضوع اختصاص داده‌اند و البته همین مختصر نیز حاوی چند خطای فاحش است<sup>۱</sup>.

## ۲. موقعیت جغرافیایی و طبیعی لرستان

در منابع تاریخی و جغرافیایی متقدم، گستره جغرافیایی محل سکونت طوایف لر به‌عنوان سرزمین‌های کوهستانی واقع در حدفاصل بین توابع اصفهان، شیراز، همدان و اهواز توصیف شده است. این منطقه با اشتغال بر دشت‌های حاصلخیز محصور، دره‌ها، کوه‌ها و قله مرتفع و متعدد همچون اشتران کوه، زردکوه، کبیرکوه و جز آن، از مناطق کوهستانی و صعب‌الوصول ایران محسوب می‌شود (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۲) که همواره در مقابل نیروهای نظامی مهاجم مقاومت کرده است. این موقعیت کوهستانی، به لحاظ محدودیت آب چشمه‌سارها و تنگنای دره‌ها، فضا و شرایط مناسب برای ایجاد شهرهای خیلی بزرگ را نداشت. از این رو، بدیهی است که مهم‌ترین فعالیت برای یکجانشینان این منطقه، کشاورزی باشد. (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۱) به‌رغم جریان رودهای متعدد و چشمه‌سارهای فراوان (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۶۱؛ همو، ۱۳۶۲: ۲۱۸)، کشاورزی معمولاً به‌صورت دیم انجام می‌شد (یاقوت، ۱۴۰۹ق: ۲۸۸/۱) و البته در برخی مناطق محدود نیز از سیستم آبیاری مصنوعی و انشعاب نهر و جوی‌های آب از رودخانه‌ها استفاده می‌شده است (جغرافیای لرستان پیشکوه و پشتکوه، ۱۳۷۰: ۲۸-۳۰، ۳۹-۴۰)؛ ولی این امر چندان عمومیت نداشت. این موقعیت کوهستانی، همراه با فراوانی بارش، پوشش جنگلی و وجود مراتع بسیار غنی در این منطقه را در پی داشت. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۴۴) بدیهی است که وجود مراتع و تناسب آب و هوا به رونق زندگی دامپروری و تجمع دسته‌جات دامپرور در این ناحیه منجر شود. (ادامه مقاله) این ویژگی طبیعی در تولید

پیدایی نام لرستان در جغرافیای سیاسی - اداری ایران ۲۱۵

محصولات کشاورزی و دامی برای مصارف مردم منطقه و نیز صادرات به دیگر مناطق نقش قابل توجهی داشت. (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۳)

انواع مختلف داروهای گیاهی نیز در این کوهها یافت می‌شد. (ابودلف، ۱۹۵۵: ۲۷) همچنین معادن و کان‌های گران‌بهایی از فلزات مختلف از جمله طلا، زغال‌سنگ، قلع، گوگرد، آهن، زاج، در این ناحیه کوهستانی وجود داشت که برخی از آنها منحصر به فرد بود. (ابودلف، ۱۹۵۵: ۲۷-۲۸؛ یاقوت، ۱۴۰۹: ۱/۲۸۸؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۵؛ همو، ۱۳۶۴: ۵۶۱) از برخی اشارات معلوم است که در بخش‌هایی از این منطقه، منابع نفت و گاز هم شناخته شده و مورد استفاده بوده است. (مسعودی، ۱۸۹۳: ۶۱؛ مقدسی، ۱۸۷۷: ۴۰۲) علاوه بر این، جغرافیای‌نویسان متقدم زلزله‌خیز بودن کوهها و شهرهای این منطقه را به اشکال مختلف بیان کرده‌اند، چنانکه همواره از عوارض زلزله در رنج بوده و شهرهای آن آسیب می‌دیده‌اند. (مسعودی، ۱۸۹۳: ۴۹؛ ابودلف خزر جی، ۱۹۵۵: ۲۷؛ یاقوت، ۱۴۰۹: ۱/۲۸۸)

این منطقه همچنین محل مناسبی برای پناهندگان سیاسی - نظامی مناطق مختلف بود. بر همین اساس، ابن فوطی این نواحی کوهستانی لرنشین (= جبال اللر) را سرزمینی پهناور و پربرکت با کوه‌های بلند و تسخیرناپذیر توصیف می‌کند که پناهگاه هر فرد درمانده، رانده شده و تحت تعقیب است. (ابن فوطی، ۱۳۷۴: ۵۰/۲) از این رو، در قرن اول و دوم هجری، هر یک از مخالفان دستگاه خلافت اموی همچون خوارج، عبدالله بن معاویه و... که تحت فشار و تعقیب والیان اموی در عراق واقع شدند، به سوی خوزستان گریخته و در نواحی کوهستانی لرنشین در شمال و شرق آن ایالت به‌ویژه توابع ایذه، پناه می‌گرفتند. (مبرد، ۱۹۷۷: ۳/۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۲) در عهد خلافت عباسی نیز برخی مدعیان قدرت برای رهایی از فشار نیروهای دستگاه خلافت، به این نواحی کوهستانی پناه می‌بردند. (ابن فوطی، ۱۳۷۴: ۳۳/۳؛ همو، ۲۰۰۳: ۱۱۲) به‌رغم ادعای نادرست برخی پژوهشگران مبنی بر ذکر نام «بلاد اللور الکبری» در کتاب *منتقله الطالبین* (گراوند و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۹)، شگفت‌آور است که چنین گزارشی از انتقال و مهاجرت سادات

علوی به این منطقه با این اسم تا قرن ششم، در منابع نیامده است. شاید بتوان این امر را با توجه به شرایط مذهبی رایج در منطقه ( نک: فزونی رازی، ۱۳۵۸: ۳۷۳، ۴۵۹، ۵۹۲) توجیه و تفسیر کرد.

قرار گرفتن این منطقه در حدفاصل شهرهای بزرگ ایران و همچنین نزدیکی این قلمرو به شاهراه خراسان به بغداد (و از آنجا به حجاز) به این سرزمین اهمیت ارتباطی بخشیده بود. البته، کوهستانی بودن منطقه، ایجاد راه‌ها و امکان تردد زیاد با دیگر مناطق را دشوار می‌ساخت. اگرچه شعبات و شاخه‌های رودهای کارون، کرخه و دز با بریدن صخره‌ها، ایجاد شکاف در بدنه کوه‌ها و فرسودن مسیرهای ارتباطی در برخی مناطق، تردد را با دشواری مواجه می‌ساختند؛ ولی مسیر عبور این رودها، در طول زمان، راه‌های عبوری در منطقه ساخته بودند که بر اساس گزارش‌های موجود، معلوم است که به‌رغم صعب‌العبور بودن، تردد قابل توجهی در آنها جریان داشت. همچنین با ساخت پل‌های متعدد بر روی این رودها و نهرها، امکان عبور و مرور در این سرزمین کوهستانی فراهم می‌شد. بقایای متعدد برجای مانده از این پل‌ها (نک: ایزد پناه، ۱۳۵۰: ۱۰۶، ۱۵۵-۱۶۰، ۳۲۷-۳۲۹، ۴۷۴، ۴۸۱-۴۷۹، ۴۸۹-۴۸۷)، علاوه بر نشان دادن تعداد آنها، اندازه، استحکام و مصالح مورد استفاده در ساخت این پل‌ها، از رونق تجارت، مدنیت و رشد اقتصاد شهری در این منطقه پرده برمی‌دارد؛ چنان‌که در همان زمان، بزرگی و ظرافت برخی از این پل‌ها به حدی بود که بیننده را شگفت‌زده می‌کردند. (ابودلف، ۱۹۵۵: ۱۴؛ ۲۷، ۳۱-۳۰؛ یاقوت، ۱۸۴۶: ۳۶۰)

از مهم‌ترین راه‌های ارتباطی این منطقه می‌توان به راه مستقیمی که به طول ۸۵ فرسخ اهواز و اصفهان را به هم پیوند می‌داد، اشاره کرد. این راه با عبور از ایذه و ظاهراً در مسیر دره رود کارون و با عبور از چند پل بزرگ و مشهور بر روی کارون، مستقیماً از میان کوه‌ها می‌گذشت (قدامه، ۱۸۸۹: ۱۹۷؛ ابودلف، ۱۹۵۵: ۲۷، ۳۱)، همین‌طور ارتباط تجاری و اداری خوزستان به ناحیه جبال نیز از طریق شهر لور و از دو مسیر دره رودهای دز و کرخه امکان‌پذیر بود. راه ارتباطی از مسیر دره رود دز، خوزستان و

جندی شاپور را مستقیماً به گلپایگان و ولایت ایگارین مرتبط می‌ساخت. (مقدسی، ۱۸۷۷: ۴۱۸) این راه که بستر آن در برخی قسمت‌ها سنگ‌فرش و حاشیه‌سازی شده بود و با کمک پل‌هایی امکان تردد در لابلای کوه‌های بلند دو طرف رود دز را فراهم می‌ساخت، در قرون بعدی به عنوان «ایل‌راه» مورد استفاده قرار می‌گرفت. (نک: یوسف‌وند، ۱۴۰۱: ۳۴۸-۳۳۵) راه ارتباطی دره رود کرخه، به دو بخش تقسیم می‌شد؛ یک شعبه در دامنه شرقی کبیرکوه و در امتداد مسیر رود سیمره از دو شهر سیمره و سیروان گذشته به حلوان، کرمانشاهان و دینور و از آنجا به بغداد می‌رسید و شعبه شرقی در امتداد مسیر کشکان و خرم‌رود، با عبور از منطقه جایدرو به شاپورخواست و از آنجا به ایشتر و نهاوند و همدان می‌رفت. (ابودلف، ۱۹۵۵: ۱۳-۱۴؛ اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۹۷) همچنین یک راه ارتباطی شرقی - غربی بین اسپهان و بغداد از طریق شاپورخواست و ماسبدان از این منطقه می‌گذشت. (نک: سجادی، ۱۳۸۱: ۲۴۸) براساس داده‌های جغرافیایی، این مسیرهای ارتباطی در قرون نخستین اسلامی به عنوان راه‌های اداری - بریدی بودند که برای مسافران و تجار نیز به عنوان راه کاروان‌رو و در قرون بعدی برای ایلات و عشایر به‌عنوان راه‌های ایل‌رو مورد استفاده قرار می‌گرفتند. اگرچه در قرون نخستین اسلامی، به‌واسطه پایتختی دمشق و بغداد، مسیر رود سیمره، به‌واسطه آنکه شمال خوزستان و مهرگان‌کده را مستقیماً به بغداد وصل می‌کرد، بیش از دیگر راه‌ها مورد توجه بود، اما از قرن پنجم با غلبه سلجوقیان و انتخاب اصفهان و همدان به پایتختی، راه‌های شرقی‌تر اهمیت بیشتر یافتند.

### ۳. جغرافیای سیاسی - اداری منطقه پیش از عهد سلجوقی

از وضعیت اداری مناطق لرنشین در قرون نخستین اسلامی اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما از اشارات پراکنده مورخان و جغرافیانویسان متقدم معلوم است که این ناحیه از لحاظ اداری بین چهار ایالت جبال، خوزستان، پارس و اسپهان تقسیم شده بود؛ چنان‌که هر یک از این ایالات بخشی از این ناحیه کوهستانی را در بر می‌گرفت، اگرچه این امر نیز یک روند ثابت و یکسان نداشته و در طول قرون نخستین اسلامی متغیر بوده است.

بخش غربی این گستره وسیع یعنی اراضی واقع در حوضه رود سیمره و شعبات آن که در واقع در حدفاصل کبیرکوه تا اشترانکوه قرار داشت. این ناحیه که توسط کبیرکوه و رود سیمره به صورت طبیعی به دو بخش پشتکوه و پیشکوه تقسیم می‌شد، در قرون نخستین اسلامی تحت عنوان دو ناحیه اداری مهرگان‌کده به مرکزیت سیمره (در نزدیکی دره شهر کنونی) و ماسبذان به مرکزیت سیروان (در نزدیکی لومار کنونی) تقسیم‌بندی شده و بخشی از ایالت جبال به‌شمار می‌رفت. (ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۰۶؛ رحمتی، ۱۳۹۵: ۱۲-۱۴) در زمان غلبه تازیان بر شاهنشاهی ساسانی، هرمزان و فرزندش آذین، دو ناحیه ماسبذان و مهرگان‌کده را همراه با شمال خوزستان - مشتمل بر شوشتر، جندی‌شاپور، شوش، بنیان و رامهرمز - به صورت یکپارچه زیر فرمان داشتند. (طبری، ۱۹۷۷: ۳۷/۴، ۷۲، ۷۴، ۷۸) بنابراین، با توجه به حاکمیت هرمزان بر این نواحی می‌توان گفت که در آن دوران، همه این مناطق، یک واحد سیاسی - اداری یکپارچه را تحت حاکمیت هرمزان تشکیل می‌دادند. بعد از غلبه تازیان، حوضه رود سیمره از نظر سیاسی - اداری از خوزستان جدا و به ایالت جبال و ماه الکوفه به مرکزیت دینور ملحق گردید. (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۷۰۸-۷۰۶/۸؛ ۲۱۴/۹، ۲۴۹، ۳۳۱) این بخش از جبال، تا نزدیکی اندیمشک در خوزستان امتداد داشت؛ چنان‌که شهر لور در فاصله دو فرسخی در شمال اندیمشک، گاهی به‌عنوان جنوبی‌ترین شهر جبال و گاهی شمالی‌ترین شهر خوزستان شمرده می‌شد. (اصطخری، ۱۹۲۷: ۸۸؛ مقدسی، ۱۸۷۷: ۴۰۵، ۴۰۹؛ ادریسی، بی‌تا: ۴۰۰/۱؛ ۶۷۲/۲؛ ابوالفدا: ۱۸۴۰: ۳۱۲-۳۱۳) این دوگانگی می‌تواند معلول تغییرات اداری در طول قرن چهارم باشد. حوضه سفلاهی رود دز، بر اساس اشارات مقدسی و دیگر جغرافیایانویسان تحت تابعیت خوزستان و کوره جندی‌شاپور بوده است؛ ولی حوضه علیای همین رود تحت عنوان دو ناحیه چاپلق و بربرود (= در ابن‌خردادبه برق رود) تحت تابعیت اصفهان بودند. (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۱) از آنجا که محدوده این دو ناحیه امروزه تحت نام ازنا و الیگودرز قرار گرفته و در جنوب با توابع خوزستان همسایه

هستند، به نظر می‌رسد که در قرون نخستین اسلامی نیز همین رویه برقرار بوده باشد. لذا بر اساس شواهد تاریخی و جغرافیایی، تصور می‌رود که در این قسمت مرز بین جبال و خوزستان تقریباً با حدود امروز منطبق بوده است.

منابع جغرافیایی در توصیف خوزستان در قرون نخستین اسلامی، آن را در شمال شرقی با اصفهان هم‌مرز دانسته‌اند. این منابع، با برشمردن شهرها و نواحی خوزستان، این ایالت را به پنج ( و گاهی هفت) کوره (=خرّه) تقسیم کرده‌اند؛ شامل: اهواز (=سوق الاهواز)، دورق (گاهی سرق)، شوش، جندی‌شاپور، رامهرمز و ایذه (گاهی به صورت توأمان و گاهی مجزا)؛ شوشتر را نیز ذکر کرده‌اند. (ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۰۶؛ مقدسی، ۱۸۷۷: ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۴) از آنجا که جغرافیانویسان شرقی‌ترین حد خوزستان را ناحیهٔ بنیان (=ثینان) نوشته‌اند که با محدودهٔ اصفهان و فارس مجاورت داشت (اصطخری، ۱۹۲۷: ۹۴؛ ابن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۲۵۷) و با توجه به توصیف ناصر خسرو و ابن‌بلخی مبنی بر تعلق بخش شرقی و جنوب شرقی زردکوه، تحت عنوان «سردن» و «کوه‌گیلویه» به ایالت فارس (ناصر خسرو، ۱۳۷۲: ۱۳۷؛ ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۱۴۸)، به وضوح بر می‌آید که صفحات شمال و شمال شرقی خوزستان و دامنهٔ جنوبی زردکوه که در واقع همان حوضهٔ علیای رود کارون بود، با عنوان «بنیان»، تابع ایذه به‌شمار می‌رفت که همراه با رامهرمز، به‌صورت توأمان یک کوره محسوب می‌شدند. (مقدسی، ۱۸۷۷: ۴۱۳-۴۱۴، ۴۲۰) ظاهراً زعامت امور ایذه در اواخر عهد ساسانی در دست فردی با نام تیرویه بود (طبری، ۱۹۷۷: ۸۴/۴) که همراه با حکمران رامهرمز و با پشتگرمی لرهای ساکن در این کوره هرمزان را یاری می‌دادند. (طبری، ۱۹۷۷: ۷۶/۴-۷۷) این موارد، در کنار وجود یک آتشکدهٔ کهن در ایذه که تا اواخر قرن دوم همچنان فعال بود (ابودلف، ۱۹۵۵: ۲۷)، گویای اهمیت کورهٔ ایذه در طول قرون نخستین اسلامی است. از این رو، لرهای ساکن در دامنهٔ جنوبی زردکوه از کارون تا دز بخشی از خوزستان محسوب می‌شدند. این پیوستگی میان لرهای ساکن در اطراف رود کارون با ایذه و خوزستان تا قرن چهارم برقرار بود و از نیمهٔ قرن چهارم با برآمدن خاندان عیاض و تسلط توأمان بر ایذه، خوزستان و حتی بصره (نک:

ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۹ / ۶۳۴-۶۳۵؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۲۰۱۳ / ۱۸ / ۴۹۶؛ ۸۵ / ۱۹-۸۶)، این پیوستگی تشدید و تا اواخر قرن پنجم ادامه یافت.

اراضی واقع در حوضه علیای زاینده رود یا دامنه شمالی زردکوه نیز در قرون نخستین اسلامی با عنوان رستاق روژه (بعدها: رودبار) جنوبی ترین بخش در قلمرو اسپهان را تشکیل می داد. (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۱؛ قدامه، ۱۸۸۹: ۲۲۷؛ ابن حوقل، ۳۶۱؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۱۶) دامنه قلمرو اصفهان در این منطقه تمام قله زردکوه را در بر می گرفت؛ چنان که سرچشمه کارون (در دامنه جنوبی زردکوه) نیز از توابع اصفهان به شمار می رفته است. (بلخی، ۲۰۱۰: ۲۶۹؛ حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۴۵) بر این اساس به وضوح می توان فهمید که در قرون نخستین اسلامی دامنه های شمالی و شرقی اشتران کوه و زردکوه از نظر اداری تابع اصفهان بودند ولی از قرن سوم با ایجاد ولایت ایغارین به مرکزیت کرج ابودلف، ولایات واقع در پیرامون اشتران کوه یعنی برقرود و جاپلق از اصفهان منتزع و ضمیمه ولایت ایغارین شدند. (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۱؛ یعقوبی، ۱۸۹۲: ۲۷۳؛ ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۶۱، ۲۶۳)

سرزمین های واقع در سرچشمه رود طاب (= مارون) در دامنه شرقی زردکوه نیز بین اصفهان و فارس تقسیم شده بود؛ چنان که بخش قابل توجهی از آن شامل سمیرم همراه با زیر از توابع اصفهان بودند (مقدسی، ۱۸۷۷: ۲۹۰) ولی لردگان تحت عنوان ناحیه «سردن»، ناحیه مجزایی را شکل می داد که ضمیمه کوره اصطخر از ایالت فارس بود. (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۴۵؛ ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۲۶۷؛ ادیسی، بی تا: ۴۳۳/۱، ۴۳۷) بر این اساس پیداست که نواحی پیرامون رود طاب، مرز بین اصفهان و فارس بوده است. نواحی پیرامون کوه دنا (در آن زمان: کوه گیلویه = جیلو) و در واقع حوضه علیای رود طاب نیز که در آن زمان تحت عنوان رم جیلویه و سردن معروف بود (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۱۳، ۱۲۶-۱۲۵؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۶۸؛)، در محدوده ایالت فارس قرار می گرفت؛ ولی از شمال با محدوده اصفهان و از غرب با توابع خوزستان همجوار بود. (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۴۵؛ ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۲۶۴، ۲۶۹-۲۷۰) چنان که پیداست سرزمین های حوضه علیای

زاینده‌رود، حوضه علیای رود دز، حوضه رود طاب و اطراف دنا تابع فارس و اصفهان بوده‌اند اما از جزئیات اداری آنها اطلاعی در دست نیست.

### ۳. اصطلاح اللر یا اللور در منابع تاریخی

از زمان استقرار لرها در این منطقه اطلاعی در دست نیست ولی مورخان مسلمان در شرح فتوحات تازیان در خوزستان، ساکنان مناطق کوهستانی شمال خوزستان را به عنوان «کرد» خوانده‌اند که در چندین نبرد برای مقابله با استیلای تازیان نقشی فعال داشتند. (طبری، ۱۹۷۷: ۷۶/۴، ۱۸۳، ۲۶۵؛ بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۷۱) یعقوبی نیز در اشاره به سیمره، ساکنان آن را مخلوطی از عرب و عجم می‌داند که عجم‌ها از دو دسته فارس و کرد بودند. همین توصیف را برای حلوان و کرمانشاه نیز آورده است. (یعقوبی، ۱۸۹۲: ۲۷۰) از آنجا که گویش ساکنان سیمره (دره‌شهر امروزی) با لهجه و گویش قصرشیرین و کرمانشاه یکی نیست، به نظر می‌رسد که او لرها را هم کرد دانسته است. حتی ابوالفدا در قرن هشتم، با اینکه منطقه کوهستانی بین شوشتر و اسپهان را بلاد اللور یا جبل اللور می‌خواند، ساکنان آن را کرد می‌شمارد. (ابوالفداء، ۱۸۴۰: ۳۱۳) اگرچه این مردم، با نام کرد خوانده شده‌اند، ولی با توجه به اشارات برخی مورخان (مسعودی، ۱۸۶۱: ۲۴۶/۳، ۲۵۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۳۷۵/۹)، پژوهشگران نشان داده‌اند که در آن زمان، عنوان «کرد» نه دلالت قومی، که دلالت معیشتی - اقتصادی داشته و به معنای «شبان، دامدار و کوچ‌نشین» بوده است. (سعیدی و زرگری نژاد، ۱۳۹۶: ۹۷-۱۰۰؛ pyne, 1982: 113)

نخستین بار ابوالحسین علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ ق.) نام لر (به صورت: اللریه) را به عنوان یکی از پانزده طایفه کُرد که در سراسر قلمرو ایران از شام و قفقاز تا خراسان و سیستان پراکنده بودند، ذکر کرده است (مسعودی، ۱۸۹۴: ۸۹)؛ اما درباره محدودۀ قلمرو سکونت لرها سخنی به میان نمی‌آورد. هم او در کتاب دیگر خود مروج الذهب، ضمن برشمردن طوایف مختلف کرد یکی را لر می‌داند. (مسعودی، ۱۸۶۱: ۲۵۴/۳) سبط ابن جوزی، با نقل از محمد بن هلال الصابی، در شرح شورش کردها علیه بدر بن حسنیوه در سال ۴۰۵ ق. آورده است که یکی از درباریان حسنیوه، به او

پیشنهاد داد که «به شاپورخواست برگردد تا از حمایت لرهای تحت فرمان خود (عسکر اللوریه) بهره‌مند شود». (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۲۳۳/۱۸) البته بعد از قتل بدر، این لشکر لر به خاندان عنازی پیوستند. (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۴۸/۹) ابن اسفندیار نیز با نقل از منابع متقدم، آورده است که عضدالدوله در در زمان حمله به گرگان در حدود ۳۷۰ ق. لشکری مرکب از کرد، لر، عرب، دیلم و ترک، بدان‌جا گسیل داشت. (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۵/۲) نگاهی به ترتیب ذکر نام این اقوام در لشکر عضدالدوله، خود گویای اهمیت و کثرت آنها در این لشکر است و از طرفی دیگر، شاهدی بین بر تمایز میان لرها و کردها در قرن چهارم است. این روایات، مهارت نظامی لرها را نیز بیان می‌کند. فخرالدین اسعد گرگانی نیز لور و کرد را همراه با رهگیر و عیار یاد کرده است. (گرگانی، ۱۳۴۹: ۵۲۵) ذکر نام لور همراه با این موارد، گویای آن است که تا نیمه قرن پنجم، اصولاً لرها را به عنوان کوه‌نشینانی خشن و غیرمتمدن می‌شناختند که مهارت نظامی قابل توجه نیز داشتند. فضل الله عمری نیز در قرن هشتم خصوصیتی از این دست برای لرها برمی‌شمارد. (عمری، ۲۰۱۰: ۲۰۷/۳-۲۱۰) در خصوص وجه اشتقاق، تسمیه، معنا و مفهوم این اصطلاح، اتفاق نظری وجود ندارد؛ ولی با توجه به اسناد موجود (نک: ادامه همین مقاله)، تصور می‌رود که تا قبل از قرن هفتم هجری، لر همچون گُرد، معنای قومی - نژادی و یا زبانی نداشته و بیشتر با دلالت معیشتی و اقتصادی به معنای شبان و دامدار استعمال شده است.

#### ۴. ذکر نام «لرستان» در اسناد و منابع تاریخی

اگرچه استفاده از عنوان لر برای نامیدن ساکنان این منطقه از قرن چهارم آغاز شده است، ولی فقط در قرن ششم هجری و در عهد سلجوقیان، نام این منطقه به ساکنان آن نسبت داده شده است؛ چنانکه مورخ عربی‌نویس ایرانی، محمد بن یوسف حازمی همدانی (د. ۵۸۴ ق.) این سرزمین را «بلاد اللُر» نامیده است. (حازمی همدانی، ۱۴۱۵ق: ۸۰۰/۲) پس از وی، در اسناد و منابع عربی مربوط به دارالخلافة بغداد، این اصطلاح تکرار شده است. (نک: ابن فوطی، ۱۳۷۴: ۵۰/۲؛ ابوالفداء، ۱۸۴۰: ۳۱۳) درست در همین زمان، یعنی نیمه

دوم قرن ششم هجری، در اسناد و منابع فارسی مرتبط با دربار سلجوقیان، برای نامیدن این منطقه از عنوان فارسی «لرستان» استفاده شده است. از نظر زمان نگارش، عبدالجلیل قزوینی رازی نخستین فردی است که نام لرستان را در کتاب خود (تألیف در حد فاصل ۵۵۶ تا ۵۵۹ ق.) ثبت و چندجا از آن یاد کرده است. (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۳۰۷، ۳۷۳، ۴۵۹، ۵۹۲) سمعانی (د. ۵۶۲ ق.) لرستان را به عنوان ناحیه و روستاهایی در جبال نزدیک به اصفهان و الیستر معرفی می‌کند. (سمعانی، ۱۴۰۹: ۱۳۶/۵) یک دهه بعد، در ۵۷۳ ق.، اتابک آذربایجان، محمد جهان پهلوان بن ایلدگز (حک: ۵۶۸-۵۸۲ ق.) در متن معاهده و سوگندنامه خود با اتابک خوزستان و لرستان، شرف‌الدین امیران بن شومله (حک: ۵۷۰-۵۸۹ ق.) به صورت رسمی از لرستان یاد نموده و آن را به دو بخش «لرستان بامنصوری» و «لرستان بدری» تقسیم کرده است. (المختارات، ۱۳۷۸: ۲۰۸-۲۰۹) نیشابوری (ح ۵۸۲ ق.) نیز در شرح رخدادهای اوایل سلطنت ملک‌شاه سلجوقی در ۴۶۶ هجری آورده است که بعد از غلبه بر قاورد در نزدیکی کرج ابودلف، اسبان سلطنتی را برای چرا به «مرغزارهای سیلاخور و لرستان در حدود بروجرد» فرستاد. (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۰)<sup>۹</sup> همچنین ابن‌اسفندیار در آغاز قرن هفتم هجری در اشاره به حوادث آغاز قرن ششم یعنی زمان سلطان محمد سلجوقی (حک: ۴۹۸-۵۱۱ ق.) از این منطقه با نام لرستان یاد کرده است. در همین زمان، شهاب‌الدین نسوی نیز با اشاره به ازدواج بین دختر اتابک نصرت‌الدین هزارسب با رکن‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۲۱ ق. این سرزمین را با نام لرستان خوانده است. (نسوی، ۱۳۶۵: ۳۹، ۳۱۶ تعلیقات مصحح) از آن پس، چنان این عنوان و اصطلاح رواج یافت که منابع عربی دربار خلافت نیز این اصطلاح فارسی را به کار گرفتند؛ یاقوت حموی (ح ۶۲۳ ق.) نیز لرها را قومی از کردها می‌داند که در کوه‌های بین اصفهان و خوزستان ساکن بودند و آن کوه‌ها به نام آنها سرزمین لر یا لرستان نامیده می‌شود. (یاقوت، ۱۴۰۹: ۱۶/۵) ابن‌اثیر (م. ۶۳۰ ق.) نیز از سرزمین تحت فرمان ابوطاهر، اتابک لر بزرگ، به عنوان لرستان یاد کرده است. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۲۵۶/۱۲، ۲۷۶) ابن‌ساعی (م. ۶۷۴ ق.) نیز در شرح حوادث سال ۶۰۳ ق. اصطلاح فارسی

لرستان را ضبط کرده است. (ابن ساعی، ۱۹۳۴: ۲۰۶). بدین ترتیب، از اواسط قرن ششم هجری این عنوان ابداع و به تدریج در متون و اسناد رسمی فارسی و عربی رواج پیدا کرد.

### ۵. حدود جغرافیایی لرستان در عهد سلجوقی

در قرن ششم هجری، چنان‌که اشاره شد، در جغرافیای سیاسی - اداری قلمرو سلجوقیان، نام و عنوان لرستان ذکر و ایجاد گردید؛ اما از حدود دقیق این منطقه یا ایالت جدید اطلاع مستقیمی در دست نیست. از آنجا که مستوفی، سمیرم را به صراحت جزو توابع لرستان و کوه‌گیلویه را به‌عنوان همسایه لرستان آورده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۲۴، ۲۸۰)، می‌توان مرز شرقی لرستان را سرچشمه‌ها و مسیر رود طاب دانست و با توجه به متن سوگندنامه اتابک محمد جهان پهلوان در ۵۷۳ ق. مبنی بر تعیین محدوده قلمرو آل شومله (نک: المختارات، ۱۳۷۸: ۲۰۶-۲۱۱؛ رحمتی، ۱۴۰۰: ۳۵-۳۷)، می‌توان تصور کرد که مرز غربی آن تا کرانه شرقی جلگه بین‌النهرین (= مندلی، بادرابا و باکسایا) امتداد داشته است. از طرف شمال نیز، با توجه به آنکه برخی مورخان، سواحل و اراضی غرب زاینده‌رود و همچنین مرغزار گندمان را جزو لرستان دانسته‌اند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۱۶؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۶۴)، می‌توان فهمید که علاوه بر حوضه علیای زاینده‌رود، حوضه علیای رود دز نیز در حوزه اداری ایالت جدید لرستان قرار داشته است. ذکر نام بروجرد در زمره شهرهای لرستان (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۰) نیز این استنباط را تقویت می‌کند. براین اساس می‌توان گفت که حدود شمالی لرستان با توابع گلپایگان، کرج ابودلف، نهاوند و کرمانشاه مجاور بوده است. با توجه به قرار گرفتن هم‌زمان لرستان و خوزستان در حوزه حکمرانی خاندان شومله در نیمه دوم قرن ششم و در نتیجه ارتباط و اختلاط تنگاتنگ این دو حوزه زیر فرمان آن خاندان، تعیین حدود لرستان از طرف جنوب نسبت به دیگر جهات دشوارتر است؛ اما با توجه به اشاره کوتاه مستوفی (۱۳۶۲: ۱۰۹) به‌نظر می‌رسد که حدود جنوبی این ایالت، همچون گذشته در حوضه رودهای کرخه و دز بر همان مرزهای پیشین بین جبال با خوزستان منطبق باشد. از طرف دیگر با توجه به استقرار

اتابکان لر بزرگ در ایزه (= مالامیر) در اواخر قرن ششم (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۴۴؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۴۲)، به وضوح می‌توان فهمید که بخشی از خوزستان منتزع و ضمیمه ایالت جدید شده باشد. همچنین با تسلط اتابکان سلغری در فارس و تسلط آنها بر اراضی اطراف رود طاب (= مارون) و کوه دنا (مستوفی، ۱۳۶۴: ۹۱، ۵۴۱-۵۴۲)، به نظر می‌رسد که در این قسمت نیز حدود لرستان بر مرزها و حدود سابق کوره ایزه با دیگر بخش‌های خوزستان و فارس منطبق باشد. در بخش جنوب شرقی نیز با توجه به ذکر نام سمیرم در توابع لرستان، می‌توان تصور کرد که ناحیه سردن از توابع فارس نیز منتزع و ضمیمه لرستان شده باشد و از این سمت، بین لرستان و فارس مجاورت بوده است. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۳) از این رو، می‌توان گفت که لرستان علاوه بر حوضه علیای زاینده‌رود، حوضه علیای دو رود بزرگ کرخه و کارون با همه شعبات و شاخه‌های متعدد آنها (همچون دز، کشکان، سیمره، خرم‌رود و ...) یعنی زمین‌های اطراف این دو رود و اراضی مابین این دو را در بر می‌گرفت.

## ۶. علل و عوامل پیدایی نام لرستان در عهد سلجوقی

به نظر می‌رسد که پیدایش نام لرستان در قرن ششم، معلول عواملی چند باشد که در ادامه به تفکیک مورد بررسی قرار می‌گیرند:

### ۱,۶ سلطه تراکمه بر چراگاه‌های زاگرس

در اوایل قرن پنجم و همزمان با سلطه سلجوقیان، تعداد زیادی از سران ایلات ترکمن به نواحی داخلی ایران کوچ کردند و با توجه به زندگی ایلیاتی‌شان در نواحی کوهستانی و چراگاهی رشته‌کوه زاگرس مستقر شدند. در طی این روند جمع‌کثیری از ترکمانان همراه با ابراهیم ینال به حدود کرمانشاهان تا حلوان آمدند و در آنجا مستقر شدند؛ چنان‌که از آن پس، معمولاً حکومت این ناحیه در اقطاع سران ترکمان همچون جبق، ایلغازی و ترکمانان تحت فرمانشان بود. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۰۳/۱۰، ۳۰۹، ۳۷۲) در همین روند ایلات ایوه (نک: رحمتی، ۱۳۹۳: ۸۶-۹۰) نیز در همین نواحی مستقر شدند. در نیمه دوم قرن پنجم نیز بخش وسیعی از ایلات سلغری به ریاست قرابلی (=قرابولی) ضمن غلبه بر

فرمانروای بنی‌عناز، بخش اعظم چراگاه‌های پیرامون رودزاب تا سیروان را تصاحب کردند. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۳۴۶/۱۰) شدت این تسلط چنان بود که از آن پس تا پایان دوره سلجوقی، دربند زاب تغییر نام یافته، با نام دربند قرابولی خوانده می‌شد. (نک: نیشاپوری ۱۳۳۲: ۵۸، ۷۴؛ عماد کاتب، ۱۳۱۸ق: ۱۸۱، ۲۲۱؛ حسینی، ۱۹۳۳: ۱۱۵، ۱۴۲) فزونی تعداد ترکمانان در منطقه کرمانشاهان و کردستان را در جریان نبردهای میان برکیارق و محمد در سال ۴۹۳ (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۰/۲۹۴) به‌وضوح می‌توان دید. طبق گزارش‌ها، ایلات افشار و سالور نیز در قرن ششم به پارس و خوزستان مهاجرت کردند. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۰۱/۱۱؛ و صاف، ۱۳۳۸: ۱۴۹) همچنین دشت‌های هموار واقع در جنوب غربی کبیرکوه و غرب رود کرخه نیز از آن زمان به بعد با عنوان «بیات» نام‌گذاری شده بود. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۹، ۲۲۹) این امر، می‌تواند مؤید حضور پرشمار و قدرتمند ایلات ترکمن در آن ناحیه باشد.

درباره مهاجرت ترکمانان به لرستان گزارش زیادی در دست نیست؛ اما از آنجا که بخش غربی لرستان در اقطاع برسق و فرزندان وی و اتباع و احشامشان قرار گرفت و اراضی غرب کبیرکوه نیز در اختیار البغوش قرار داشت و این نواحی از آن پس با نام برسق و البغوش نامیده می‌شدند (المختارات، ۱۳۷۸: ۲۰۸-۲۰۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۳۵۳/۱۰)، می‌توان فهمید که حضور ترکمانان در این مناطق هم پررنگ بوده است. توجه به مهاجرت انبوه افشارها به خوزستان (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۰۱/۱۱؛ و صاف، ۱۳۳۸: ۱۴۹) و عنایت به زندگی ایلی افشارها و تلاش‌شان برای تصاحب چراگاه و همچنین حضور فعال آنها در شرق خوزستان تا اطراف رود طاب و کوه‌گیلویه تا چند قرن بعد (کسروی، ۱۳۵۶: ۴۳-۴۵/۱؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱۴۰/۱، ۲۲۷، ۵۰۰، ۵۲۴-۵۲۵)، به‌وضوح نشان می‌دهد که افشارها در نواحی کوهستانی شمال شرق خوزستان مستقر شده بودند که از اواخر قرن ششم با نام لرستان نامیده شد. بدیهی است که این ایلات، از طریق کوچ فصلی برای یافتن چراگاه امرار معاش می‌کردند و حضور درازمدت و تصاحب قدرت

سیاسی منطقه در قرن ششم توسط آنها، سبک زندگی ایلی را در میان دامپروران بومی این منطقه رواج داده و آنها را نیز به تقلید از خود واداشته باشند.

### ۲,۶ زوال تمدن و شهرنشینی در لرستان در عهد سلجوقی

در قرون نخستین اسلامی، به‌ویژه در قرن چهارم و در عهد حاکمیت خاندان حسنویه برزیکانی، بخش غربی لرستان از نظر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به‌شدت رشد کرده و به بالاترین حد خود رسیده بود. در آن زمان شهرهای متعدد و نسبتاً پرجمعیتی همچون سیمره، سیروان، آذیوخان، شاپورخواست، بروجرد، الیستر و کوه‌دشت در این گستره دایر بودند که علاوه بر سایر مختصات، وجود ضرابخانه نشان‌دهنده رونق اقتصادی و فرهنگی این شهرها است. (ادریسی، بی‌تا: ۶۵۵/۲، ۶۷۴-۶۷۷؛ قوچانی، ۱۳۷۳: ۶۵-۶۶؛ Miles, 1905:200-202; Le Strange, 1975: 369) مطابق اشارات مورخان، حکمرانان خاندان حسنویه، به‌ویژه بدر بن حسنویه، اهتمام ویژه‌ای برای توسعه تجارت - و در نتیجه مدنیت - از طریق ساخت و مرمت راه‌ها و پل‌های ارتباطی، استقرار امنیت و فراهم آوردن امکانات لازم داشتند. (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۲۳۰/۱۸-۲۳۱) بر اساس وجود ویرانه‌های فراوان مرتبط با این بناها و نیز کتیبه‌های مرتبط با خاندان حسنویه به‌عنوان آخرین بانیان و آبادگران این بناها (ایزدپناه، ۱۳۵۱: ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۷)، می‌توان تصور کرد که بعد از آنها این روند تعطیل شده و هیچ کس نه تنها این راه‌ها و پل‌ها را بازسازی نکرده است. علاوه بر این، یافته نشدن سکه ضرب‌شده در شهرهای لرستان در عهد سلجوقی بدان معناست که ضرابخانه‌های این شهرها در دوره سلجوقیان تعطیل شده است و این امر شاهدی بر افول اقتصادی و مدنی این شهرها در این دوره است.

توصیف دقیق و شفاف جوینی درباره ویرانی کامل شاپورخواست در اوایل قرن هفتم (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۵۴/۲) و همچنین تصریح مستوفی (اوایل قرن هشتم) به ویرانی و عدم رونق شهرهای شاپورخواست، آخرم‌آباد، گریت و کوه‌دشت و سیمره (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۶۲-۵۶۱؛ همو، ۱۳۶۲: ۷۱-۷۰) حاکی از تغییر ماهیت در زندگی مدنی منطقه لرستان از نیمه قرن پنجم تا قرن هفتم یعنی در دوره سلجوقیان است. این موارد نشان می‌دهد که

با غلبه سلجوقیان در نیمه اول قرن پنجم، شهرهای این قسمت از لرستان رو به افول گذاشته و رونق خود را از دست داده‌اند.

بخش شرقی لرستان نیز، چنانکه پیش‌تر اشاره شد، در قرون نخستین اسلامی در حوزه اداری خوزستان قرار داشت، اما خوزستان نیز از نیمه دوم قرن چهارم تا اواخر قرن ششم یک دوران سنگین از انحطاط تمدنی و زوال زندگی شهری را پشت سر گذاشت. منابع قرون نخستین، با ذکر شهرهای متعددی در خوزستان همچون اهواز، جندی شاپور، مناذر، نهرتیری، پیروذ، بصنا، عسکر مکرم، لور و جز آن، آبادانی و رونق اقتصادی - اجتماعی آنجا را توصیف کرده‌اند؛ (اصطخری، ۱۹۲۷: ۸۹-۹۱؛ مقدسی، ۱۸۷۷: ۴۰۲-۴۱۴؛ Le Strange, 1905: 233-244) اما با شروع دوران انحطاط از نیمه دوم قرن چهارم، به تدریج این شهرها رو به زوال گذاشته و در قرن ششم یا از رونق افتاده و یا کاملاً از صفحه جغرافیای آن ایالت حذف شده بودند. حتی اهواز که چندین قرن کرسی ایالت بود، در این دوره به‌طور کامل خالی از سکنه شده بود. (کسروی، ۱۳۶۲: ۱۹۶) بر اساس تحقیقات جدید معلوم است که این روند ضعف و انحطاط شهری خوزستان از قرن چهارم آغاز شده (Pyne, 1982: 267)، تحت تأثیر عوامل متعددی همچون رقابت‌های سیاسی نظامی خونین دیلمیان، عوامل طبیعی و موارد متعدد دیگر ادامه یافت و در عهد سلجوقی به اوج رسید. مقدسی در اواخر قرن چهارم با اشاره به آغاز انحطاط جندی شاپور، از غلبه کوچ‌نشینان بر آن شهر خبر می‌دهد. (مقدسی، ۱۸۷۷: ۴۰۸) از این رو، با برقراری ارتباط و پیوند متقابل میان رونق زندگی ایلی با انحطاط تمدنی در خوزستان، می‌توان تصور کرد که خوزستان در عهد سلجوقی رونق مدنی خود را از دست داد و ایالات ساکن در کوهستان‌های شمال و شمال شرقی آن ایالت، غلبه یافتند؛ چنان‌که از نیمه اول قرن پنجم با حاکمیت هزارسب بن بنگیر، مرکزیت اداری خوزستان به ایذه و بعد از آن با حکومت برسقیان (و بعد از آن بنوشومله) به شوشتر منتقل گشت که هر دو شهر در مجاورت نواحی لرنشین قرار داشتند. این امر، زمینه را برای انتقال قدرت سیاسی - اجتماعی در خوزستان به ایالات لر هموار ساخت؛ چنان‌که در اواسط قرن ششم، لرها -

به معنای کوه‌نشینان دامدار- در خوزستان غالب بودند. (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۲۷۷) بدیهی است که این امر نیز مقدمات را برای پیدایی نام لرستان فراهم کند.

### ۳,۶ غلبه زندگی ایلی

در طول تاریخ، اقتصاد مناطق لر نشین بر پایه دو شیوه تولید و معیشت شبانی و کشاورزی بوده است. جغرافیایانویسان قرن چهارم، در خصوص وضعیت اقتصادی شهرهای لرستان، معمولاً به وجود آب فراوان، درخت‌ها، باغ‌ها و نیز غلات و حبوبات بسیار در این نواحی اشاره کرده‌اند (یعقوبی ۱۸۹۲: ۲۶۹؛ اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۱؛ ابن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۳۶۸-۳۶۹؛ مقدسی، ۱۴۰۸: ۳۰۲) که خود مؤیدی بر رونق زندگی کشاورزی در این منطقه است؛ ولی در همان زمان به کوه‌نشینان دامپرور (بدون اشاره به هویت آنها) هم اشاره شده که در فزونی فرآورده‌ها و رونق بازارهای شهرها دارای نقش بسزایی بودند ولی در درجه دوم اهمیت قرار داشتند. (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۳؛ ابن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۳۶۵) چنان‌که پیشتر اشاره شد، این کوه‌نشینان دامپرور زاگرس در قرون نخستین اسلامی به‌عنوان کُرد معرفی شده‌اند که اسمی عام برای نامیدن همه زاگرس‌نشینانی بود که اقتصاد شبانکارگی داشتند. (نک: بالاتر) از آنجا که مسعودی لرها را بخشی از کردها می‌داند (نک: بالاتر)، و حازمی همدانی در اواخر قرن ششم، لر را یک گروه مشابه کُرد معرفی کرده است (حازمی همدانی، ۱۴۱۵ق: ۸۰۰/۲)، به نظر می‌رسد که لفظ لر نیز - همانند کرد - دلالت اقتصادی دارد.

عبدالجلیل قزوینی در نیمه قرن ششم، یک بار عنوان لر را به‌صورت یک عنوان تحقیرآمیز و به معنای فرد ناآگاه و دور از مدنیت به‌کار برده است. (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۲۷۷) حمدالله مستوفی نیز در وجه تسمیه لر بین لرها و منطقه مانرود پیوند برقرار کرده است و ضمن اشاره به طوایف و تیره‌های مختلف لر و تمایز آنها با دیگر طوایفی که زبان لری دارند ولی در اصل لر نیستند، با درج این عبارت که «دیگر دیه‌ها مانرود، لر نیستند، روستایی‌اند» به صراحت لر را در مقابل «روستایی» قرار می‌دهد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۳۷، ۵۵۰) این گزارش‌ها و عبارات به‌وضوح نشان می‌دهند که اطلاق لفظ لر بر این قوم، در

آن زمان بیش از اشاره به هویت قومی - زبانی، دلالت اجتماعی - اقتصادی دارد. روستایی به معنای یکجانشین و کسی که از فعالیت کشاورزی ارتزاق می کند و قاعدتاً نقطه مقابل روستایی (=کشاورز)، بایستی کوه نشین (=دامدار، کوچ نشین) باشد که شغل اصلی او دامپروری است.

به تصریح برخی مورخان، این ایلات دامپرور (=لر) تا قبل از قرن پنجم، در اقلیت و به صورت «احشام متفرق بودند» (غفاری، ۱۳۳۳: ۱۷۲)؛ اما با توجه به فزونی گرفتن آنها در شهر لور از اواسط قرن چهارم (ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۲۵۷) می توان استنباط کرد که روند قدرت و غلبه آنها بر اراضی حوضه رود سیمره، کرخه و دز، از همان زمان آغاز شده و در قرون پنجم و ششم به کمال رسیده باشد؛ چنان که وجود سنگ نوشته برسق در سال ۵۱۳ در شهر شاپورخواست درباره استفاده از چراگاه های منطقه (نک: ایزدپناه، ۱۳۵۰: ۱۲۰-۱۱۶؛ رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۲۴-۱۲۳۰)، می تواند این غلبه زندگی ایلی را بر حیات مدنی نشان دهد. همچنین روایات مرتبط با جابجایی فصلی اتابکان لر بزرگ و کوچک در بیلاق و قشلاق (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۴۴، ۵۵۳؛ همو، ۱۳۶۲: ۷۱؛ نظنزی، ۱۳۸۳: ۴۲)، در قیاس با فقدان چنین روایتی درباره حکمرانان این مناطق در دوره قبل از سلجوقیان، نشان می دهد که در عصر سلجوقی، سبک زندگی ایلی در جامعه لرستان غلبه کرده است. از این رو معلوم است که در خلال قرون پنجم و ششم، قدرت و غلبه در لرستان با دامداران (=لرها) افتاده و بدیهی است که با افزایش و اتحاد آنها از اواسط قرن ششم، این سرزمین به نام آنها خوانده شود.

#### ۶٫۴ رسمیت زبان فارسی در غرب ایران

در نواحی مرکزی و غربی ایران در زمان آل بویه، از نظر اداری هنوز زبان عربی غلبه داشت. سلجوقیان که از زمین های آن سوی سیحون آمده بودند، اگرچه از آداب و رسوم اداره کشور کاملاً بی خبر بودند، ولی پس از غلبه بر خراسان و نواحی شرقی ایران، برای اعمال حاکمیت بر سرزمین های متصرفی، دیوانساران ایرانی به ستوه آمده از دربار غزنوی را به کار گرفتند. (بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۳۱، ۷۳۱؛ کلوزنر، ۱۳۸۱: ۷۲-۷۴) در نتیجه، زبان فارسی

که زبان رسمی نظام دیوانی شرق ایران بود، به عنوان زبان رسمی دربار سلجوقی درآمد و با گسترش دامنه قلمرو سلجوقیان بر صفحات مرکزی و غربی ایران، در این نواحی نیز گسترش یافت. طبیعی است که با رسمیت زبان فارسی در دربار سلاجقه، بسیاری از اسامی و جای نام‌های عربی همچون جبال، بروجرد، کره، جوراب و... از صورت عربی خود به شکل پارسی کوهستان، هروگرد (= وروگرد)، کرج، گوراب و... درآمدند. (اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۲۵، ۲۶، ۷۳، ۷۴؛ قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۴۵۹؛ نیشاپوری، ۱۳۳۲: ۶۳؛ توسی، ۱۳۷۸: ۲۴، ۲۰۱، ۲۸۰؛ راوندی، ۱۹۲۱: ۱۰۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۴۲) به نظر می‌رسد استفاده از لفظ فارسی «لرستان» به این منطقه که به جای عبارت عربی «بلاد اللور» به کار گرفته شد را نیز می‌توان در تداوم همین روند در نظر گرفت.

## ۷. نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که عنوان «لرستان» برای نامیدن یک گستره جغرافیایی، نخستین بار در منابع مکتوب در اواخر عهد سلجوقی یعنی نیمه دوم قرن ششم ظاهر شده است. به نظر می‌رسد که اطلاق این عنوان به این منطقه، با نام‌گذاری ساکنان آن مرتبط باشد. عنوانی که برای نامیدن ساکنان منطقه به کار می‌رود یعنی اصطلاح «لر» نیز یک عنوان تقریباً جدید است که نخستین بار از قرن چهارم هجری به بعد برای نامیدن بخشی از ساکنان این منطقه استفاده شده است. تعمق در متون تاریخی و جغرافیایی نشان می‌دهد که این اصطلاح که امروزه دلالت قومی - زبانی دارد، در آن دوره بیشتر دلالت اقتصادی داشت و برای نامیدن گروهی از مردم منطقه که زندگی شبانی و دامداری داشتند، مورد استفاده قرار می‌گرفت. از این رو، به نظر می‌رسد که با مهاجرت و استقرار گسترده طوایف ترکمن در بخش‌های مختلف زاگرس در طول قرن پنجم و اوایل قرن ششم، سبک زندگی کوچ‌نشینی در این منطقه رشد و غلبه یافت. از طرف دیگر، در طول دوره سلجوقیان، تحت تأثیر علل و عوامل متعدد، زندگی مدنی و یکجانشینی در خوزستان و همچنین لرستان رو به ضعف و زوال نهاده بود. طبیعی است که با ضعف زندگی مدنی، سبک معیشت ایلی و دامداری مبتنی بر کوچ فصلی (به تاسی از ترکمانان) گسترش یافته باشد. همچنین،

سلجوقیان با مهاجرت خود از شرق ایران به نواحی مرکزی و غربی، زبان فارسی دری را با خود به این مناطق آوردند و به عنوان زبان رسمی دربار انتخاب کردند. رسمیت یافتن زبان فارسی نیز موجب گردید تا بسیاری از اصطلاحات و اسامی که تا این زمان در اسناد و مدارک رسمی به صورت عربی ضبط می شدند، به فارسی تغییر یابند. بر این اساس، در نیمه دوم قرن ششم، با ضعف زندگی یکجانشینی و مدنی از یک سو، و افزایش قدرت و غلبه ایلات و زندگی ایلیاتی از سوی دیگر، این منطقه به نام گروهی از ساکنان آن که با عنوان «لر» سبک زندگی ایلی داشتند، «لرستان» نامیده شد. بر اساس شواهد موجود، معلوم است که لرستان در آن زمان بخش وسیعی از نواحی کوهستانی زاگرس را در بر می گرفت؛ چنان که حد شرقی آن تا رود طاب (=مارون) و حد غربی آن تا جلگه بین النهرین (=عراق) امتداد داشت. این ایالت جدیدالتأسیس از شمال با اشمال بر حوضه رود سیمره و حوضه علیای رودهای دز و زاینده رود تا نزدیکی اصفهان، حدود خوانسار و گلپایگان، کرج ابودلف (=حدود شازند کنونی)، توابع همدان و نهاوند و کرمانشاهان ادامه داشت، و از جنوب نیز تا بخش جلگه ای خوزستان را در بر می گرفت.

### کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۶ق) *الکامل فی التاریخ*، تصحیح: کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن اسفندیار، محمدبن حسن، (۱۳۶۶)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ابن بلخی، (۱۳۶۳)، *فارسانامه*، به سعی و اهتمام گای لسترینج و آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، (۱۹۶۷)، *صورة الارض*، تحقیق کرامرز، لیدن: بریل.
- ابن خردادبه، عبیدالله (۱۸۸۹) *المسالك و الممالک*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابن رسته، احمدبن عمر (۱۸۹۲) *الاعلاق النفیسه*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.

پیدایی نام لرستان در جغرافیای سیاسی - اداری ایران ۲۳۳

ابن ساعی، تاج الدین علی بن انجب (۱۹۳۴). *الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر، عنی بنشره مصطفی جواد، ج ۹، بغداد: مطبعة السریانیة الكاثولیکیه.*

ابن فقیه، احمد بن محمد همدانی (۱۸۸۵)، *مختصر البلدان، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.*  
ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۴)، *مجمع الآداب فی معجم الألقاب، تحقیق محمد الکاظم، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.*

همو (۲۰۰۳)، *الحوادث الجامعه، تحقیق مهدی النجم، بیروت: دارالکتب العلمیه.*  
ابودلف خزرچی، مسعر بن مهلهل (۱۹۵۵)، *الرساله الثانيه، اعتنی بنشرها و. مینورسکی، قاهر: جامعه القاهرة.*

ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۱۸۴۰)، *تقویم البلدان، تصحیح ماک کوکین دیسلان، پاریس: دارالطباعة السلطانیة.*

اسکندر منشی (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم آرای عباسی، زیر نظر ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.*  
اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷) *المسالك الممالک، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.*  
اصفہانی، عمادالدین کاتب (۱۳۱۸ق) *زبده النصره و عصره الفطره، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالکتب العربیه.*

ایزدینا، حمید (۱۳۵۰)، *آثار باستانی و تاریخی لرستان، خرم آباد: انجمن آثار ملی.*  
همو، (۱۳۵۱)، *کتابهای تاریخی لرستان از قرن چهارم تا قرن چهاردهم هجری، خرم آباد: اداره فرهنگ و هنر لرستان.*

بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین (۱۳۷۷)، *شرفنامه، به اهتمام: ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، تهران: اساطیر.*

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۲۱)، *فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال.*  
بلخی، احمد بن سهل (۲۰۱۰)، *البدء والتاریخ، تحقیق سمیر شمس، بیروت: دار صادر.*  
بیہقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴)، *تاریخ بیہقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم.*

توسی، نظام الملک، (۱۳۷۸)، سیرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی.

جغرافیای لرستان پیشکوه و پشتکوه (۱۳۷۰)، به کوشش سکندر امان اللهی بهاروند، خرم‌آباد: فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان.

جوینی، عطاءالملک (۱۳۷۵)، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب. حازمی همدانی، محمد بن موسی (۱۴۱۵ق)، الاماکن او ما اتفق لفظه و افترق مسماه من الامکنه، تحقیق حمد محمد الجاسر، بی‌جا: دارالیمامه للبحث و الترجمة و النشر، حافظ ابرو، شهاب‌الدین لطف‌الله (۱۳۵۰)، ذیل جامع التواریخ، تصحیح خان‌بابا بیانی، تهران: انجمن آثار ملی.

حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری. حسینی، صدرالدین ابوالفوارس (۱۹۳۳) اخبار الدوله السلجوقیه، تصحیح: محمد شفیع، لاهور: [بی‌نا].

راوندی، علی‌بن سلیمان (۱۹۲۱) راحة الصدور و آیه‌السرور، تصحیح محمد اقبال، لیدن: بریل. رحمتی، محسن (۱۳۹۳) «سلیمان‌شاه ایوه و حمله مغول»، مطالعات تاریخ اسلام، ش ۶، ص ۲۲، ۸۳-۱۰۷.

همو (۱۳۹۵) «جغرافیای تاریخی ماسبدان در دوره سلجوقی»، فصلنامه فرهنگ ایلام، دوره ۱۷، شماره ۵۳-۵۲، ص ۷-۲۴.

همو (۱۳۹۷)، «خاندان برسقی و تحولات عصر سلجوقی»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، س ۱۰، ش ۳۷، ص ۱۱۱-۱۲۷.

همو (۱۴۰۰)، «خاندان حکومت‌گر بنو شومله؛ مسأله مشروعیت و سیاست‌های محلی آن»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی، س ۹، ش ۱۸، ص ۳۳-۵۰.

سبط بن جوزی، یوسف (۲۰۱۳)، مرآة الزمان فی تواریخ الأعیان، تحقیق محمد انس الحسن و کامل محمد الخراط، جزء ۱۸ و ۱۹، دمشق: دار الرسالة العالمیه.

پیدایی نام لرستان در جغرافیای سیاسی - اداری ایران ۲۳۵

سجادی، علی، (۱۳۸۱)، «پل کشکان در مسیر راههای تاریخی لرستان»، *مجله هنر و معماری*، ش ۳۵، ص ۲۴۴-۲۶۸.

سعیدی، مدرس و غلامحسین زرگری نژاد، (۱۳۹۶)، «تطور و تکوین معنایی واژه کرد در منابع دوره اسلامی (قرن اول تا نهم هجری)، *تاریخ ایران*، س ۱۰، ش ۱ (پیاپی ۲۱)، صص ۹۱-۱۱۶.

سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹ق)، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمرالبارودی، بیروت: دارالجنان.

طبری، محمد بن جریر (۱۹۷۷)، *تاریخ الرسل و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهر: دارالمعارف.

عتبی، ابونصر عبدالجبار (۱۲۸۶ق)، *التاریخ الیمینی*، قاهره: بولاق. عمری، احمد بن یحیی بن فضل الله (۲۰۱۰)، *مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار*، تحقیق کامل سلمان الجبوری، بیروت: دارالکتب العلمیه.

غفاری احمد، (۱۳۴۳)، *تاریخ جهان آرا*، با مقدمه حسن نراقی، تهران: حافظ. قدامه بن جعفر (۱۸۸۹) *النخراج*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل. قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸)، *النقض*، تصحیح میرجلال الدین محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی.

قوچانی، عبدالله، (۱۳۷۳)، «قلمرو حکومت ابوالنجم بدر بن حسنویه به استناد سکه‌ها»، *باستانشناسی و تاریخ*، س ۸، ش ۲ (پیاپی ۱۶)، صص ۴۶-۶۵.

کسروی احمد، (۱۳۶۲)، *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، تهران: خواجه. همو، (۱۳۵۶)، *کاروند*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.

کلوزنر، کارلا (۱۳۸۱)، *دیوانسالاری در عهد سلجوقی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر. گراوند قدرت الله و همکاران (۱۳۹۷)، «تحول مفهومی دو اصطلاح لر و لرستان در منابع اسلامی»، *پژوهشنامه تاریخ اسلام*، س ۸، ش ۳۱، صص ۱۲۱-۱۴۵.

- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۴۹)، *ویس و رامین*، تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مبرد، ابوالعباس محمد بن یزید (۱۹۷۷)، *الکامل فی اللغة والادب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالفکر العربی.
- المختارات من الرسائل* (۱۳۷۸)، به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- همو (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۸۶۱)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تصحیح باریبه دو منار و پاوه دو کورتی، پاریس.
- همو (۱۸۹۴)، *التنبیه و الاشراف*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- مقدسی، احمد بن محمد (۱۸۷۷)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- ناصر خسرو (۱۳۷۲)، *سفرنامه*، تصحیح م. غنی زاده، تهران: منوچهری.
- نسوی، شهاب الدین (۱۳۶۵)، *سیرت جلال الدین منکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی فرهنگی.
- نطنزی، معین الدین (۱۳۸۳)، *منتخب التواریخ معینی*، به اهتمام پروین استخری، تهران: اساطیر.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.
- وصاف، شهاب الدین عبدالله (۱۳۳۸)، *تاریخ وصاف*، به کوشش محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
- همدانی، خواجه رشید الدین فضل الله (۱۹۶۰)، *جامع التواریخ؛ ذکر تاریخ آل سلجوق*، تصحیح احمد آتش، آنکارا: انجمن تاریخ ترک.

یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله (۱۴۰۹ق)، *معجم البلدان*، تصحیح فردیناند ووستنفلد، بیروت: دارصادر.

همو (۱۸۴۶) *المشترک وضعاً و المقترق صنعاً*، تصحیح فردیناند ووستنفلد، گوتینگن.

یعقوبی، احمدین‌ابی واضح (۱۸۹۲)، *البلدان*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.

Le Strange, Guy (1905) *The lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge: Cambridge University Press.

Miles, G. C., (1975), "Numismatics", in *The Cambridge History of Iran*, vol. IV, ed. R. N. Frye, Cambridge.

Pyne, Nanette. Marie (1982), *The Impact of the Seljuq Invasion of Khuzestan: An Inquiry in to the Historical, Geographical, Numismatic and Archaeological Evidence*, Unpublished PHD dissertation, University of Washington.

## پی‌نوشت

۱. فقط اندکی بیش از یک صفحه درباره این موضوع بحث کرده است، اما در همین مقدار اندک نیز دست‌کم چندین خطا قابل مشاهده است:

نخست اینکه مدعی است نام «لر» اولین بار برای اشاره به یک روستا در خوزستان به‌کار رفته است؛ در حالی که نخستین بار مسعودی لر را به‌عنوان یک گروه انسانی گفته است و دیگر آنکه، «لور» هم نه نام یک روستا بلکه نام یک شهر نسبتاً بزرگ (همپایه با قزوین و کرج ابودلف) بوده است. همچنین مدعی است نخستین فردی که نام لرستان را ثبت کرده، سمعانی بوده است؛ اما چنان‌که در ادامه مقاله نشان داده می‌شود، قبل از سمعانی، عبدالجلیل قزوینی رازی نام لرستان را آورده است و البته ممکن است در آینده منابع قدیم‌تر هم شناسایی شود. دیگر مدعی است که سمعانی، نام لرستان را به روستای لر نسبت داده است؛ در حالی که سمعانی لرستان را نام روستاها و ناحیه‌ای از جبال گفته است. قری اسم جمع به‌معنای قریه‌ها است، ولی نویسندگان مقاله متوجه نشده و یک روستا به نام لر خلق کرده‌اند. دیگر اینکه پیدایی نام لرستان را با پیدایی نام کردستان همزمان دانسته و به دوره سلجوقی نسبت می‌دهد؛ در حالی که پژوهشگران قبلی اثبات کرده‌اند که پیدایی نام کردستان مربوط به حداقل یک قرن بعد، یعنی اواسط عهد ایلخانان، بوده است. (نک: یزدان فرخی (۱۳۹۶)، «پدیداری نام کردستان در عهد ایلخانان و پیوستگی آن با جغرافیای تاریخی ایران زمین»، مطالعات ملی، س ۱۸، ش ۱، صص ۴۱-۵۲) دیگر اینکه در تعیین حدود لرستان، مرز غربی آن را خوزستان می‌داند، در حالی که چنین نیست. سرانجام اینکه یک ادعای نادرست درباره ذکر نام لر در کتاب *منتقلة الطالبین* مطرح می‌کند و از آنجایی که خود هم بدان باور ندارد، بدون ارجاع مشخص آن را رها کرده و اعتبار آن روایت را زیر سؤال می‌برد. در حالی که در متن اصلی *منتقلة الطالبین* اصلاً چنین مطلبی نیست.

۲. البته در اثر سهو نساخ، این اصطلاح به صورت «لزبه» نوشته شده است و باریبه دو منار و پاوه دو کورتی به عنوان مصحح کتاب متوجه این امر نشده‌اند؛ از آن پس در همه چاپ‌های بعدی این عنوان به صورت «لزبه» آمده است.

۳. تقریباً همه کسانی که به نحوی درباره تاریخ لرستان یا اتابکان لر مطلبی نوشته‌اند، درباره وجه تسمیه آن سخن گفته‌اند که هیچ کدام قطعیت ندارند و عموماً تکرار روایت حمدالله مستوفی است که توسط برخی مورخان دیگر عیناً نقل شده است. (در این باره، نک: مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۳۷؛ نظنزی، ۱۳۸۳: ۳۷-۳۸؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۳-۲۴؛ ایزد پناه، ۱۳۵۰: ۱۳-۱۵؛ گراوند و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۴-۱۲۶).

۴. یکی از پژوهشگران با استناد به نام حکمرانان پیشین یعنی بدر بن حسنیوه و بامنصور عنازی، این تقسیم‌بندی را با لرستان پیشکوه و پشتکوه تطبیق کرده است (رحمتی، ۱۴۰۰: ۳۶)، ولی تدقیق بیشتر در منابع نشان می‌دهد که این ادعا خطاست. به واقع باید به پیروی از حمدالله مستوفی، لرستان بدری و بامنصوری را با لر بزرگ و کوچک در دو سوی رود دز منطبق ساخت که نواحی شرق دز با عنوان لرستان بدری یا لر بزرگ و اراضی غرب رود دز با عنوان لر کوچک یا لرستان ابومنصوری قابل تطبیق است.

۵. البته آیین لوتر مترجم انگلیسی (ص ۵۸) و همچنین احمد آتش در جامع‌التواریخ همین نام را به کزستان تبدیل کرده‌اند. (ص ۲۹۰) با توجه به آنکه این هر دو نویسنده، به درستی جمله نیشابوری درباره علت و چگونگی هزیمت قاورد را متوجه نشده و آن را تحریف کرده‌اند، می‌توان استنباط کرد که در این مورد هم دچار سهو شده‌اند. در متن سلجوقنامه آمده است که «حشم قاورد با شیران کوه نتابید و قاورد منهزم شد» ولی احمد آتش آن را چنین خوانده است که «حشم قاورد باستران کوه نشست و عاقبت قاورد پشت بداد». لوتر هم همین‌گونه ترجمه کرده است. در حالی که متن نیشابوری شفاف و روشن است و شیران کوه، کنایه از لشکر ملکشاه است و نتابیدن هم به معنی تاب و توان مقابله نداشتن است. طبیعی است که در وسط کارزار نشستن لشکر در اشتران کوه معنی ندارد؛ طبیعی است که در متون گذشته، جایی به نام کزستان نه در جغرافیای ایران و نه در حدود بروجرد نبوده است و لابد باید همان لرستان باشد... در این صورت شاید بتوان سابقه اطلاق عنوان لرستان به این منطقه را به عهد ملکشاه و نظام‌الملک نسبت داد.

۶. یک سال پس از مرگ اتابک خورشید، سلطان جلال‌الدین به شاپورخواست رسید که به قول مورخ در آن زمان «شاپورخواست شهری بزرگ بودست مشهور و معروف و ذکر آن در تواریخ مسطور، رسمی بیش نمانده». (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۵۴/۲) این جمله به صراحت، ویرانی شاپورخواست را در آن زمان نشان می‌دهد. یک قرن بعد، حمدالله مستوفی شاپورخواست را در کنار خرم‌آباد و بروجرد جزو شهرهای زنده در لرستان معرفی کرده و گوید: «در اول شهری بود و از هر جنس مردم بسیار در آنجا بودند و بغایت معمور و آراسته بود و تخته‌گاه شاهان بود و اکنون قصبه است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۶۱-۵۶۲) و سه شهر دیگر یعنی گریت و کوه‌دشت و سیمره را ویران می‌داند. او در اثر دیگر خود ضمن اشاره به ویرانی کامل گریت، سیمره و کوه‌دشت آورده است که خرم‌آباد نیز «شهر نیک بود اکنون خراب است و خرما بسیار است و سمسلا ولایتی از حساب مایرود است و قلعه آن را دز سیاه خوانند.» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۰-۷۱) ولی از شاپورخواست نامی نبرده است. مقایسه این سکوت با گزارش قبلی او درباره

قصه بودن شاپورخواست، همچنین وجود تناقض بین ادعای او مبنی بر انحصار کشت خرما در سیمه با گزارش فزونی کشت خرما در خرم‌آباد نشان می‌دهد که در گزارش مستوفی (خواه توسط مؤلف یا از طرف نساخان) از روی بی‌دقتی، خطایی رخ داده است. از این رو، باید گفت در عهد ایلخانان بروجرد تنها شهر لر کوچک بوده است. ! منازعات داخلی بویه‌یان در طول قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم، صدمات بسیاری به مدنیت خوزستان وارد کرد. ابونصر عتبی، ضمن شرح مختصری از رقابت و جدال میان بهاء‌الدوله و صمصام‌الدوله در اواخر قرن چهارم، تصریح دارد که در این منازعات بصره آسیب دید و بیشتر نواحی خوزستان (به تعبیر وی اهواز) روی به ویرانی نهاد. (عتبی، ۱۲۸۶ق: ۲ / ۱۱۴) به گفته مورخان، یکی از مهم‌ترین شگردهای نظامی برای غلبه بر حریف، استفاده از آب رودخانه‌ها بود که با شکستن یا باز کردن سد‌های موجود بر روی رودخانه می‌کوشیدند تا نتیجه جنگ را به نفع خود تغییر دهند. (عتبی، ۱۲۸۶ق: ۱ / ۱۴۸) با توجه به تداوم این منازعات و ناپایداری سلطه رقیبان بر منطقه، طبیعی است که در بسیاری از اوقات، آسیب‌های وارده به بندها و تغییر مسیر رودخانه اصلاح نمی‌شد یا اصلاح و مرمت در حدی نبود که آن را به شرایط قبل بازگردانند. در نتیجه به مرور زمان، میزان آب مورد نیاز شهرها کاهش یافته و از رونق می‌افتادند. وقوع عوامل طبیعی همچون زلزله نیز مزید بر علت بود. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۹ / ۵۹۱؛ برای بحث بیشتر درباره علل و عوامل فراز و فرود شهرهای خوزستان در آن دوره، نک: بحرانی‌پور علی و سجاد کاظمی، ۱۳۹۴)، «دلایل برآمدن و زوال شهرهای مسیر رودخانه کارون در خوزستان قرون ۳ و ۴ه.ق»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، س ۷، ش ۲۶، صص ۱-۲۸.